



راهکارهای تأمین نقدینگی

بحث در راهکارهایی بود که برای تأمین نقدینگی وجود دارد که ۹ راهکار از جهت شرعی بررسی شد و در بررسی دهمین راهکار بودیم.

راهکار دهم

شخصی قرض می‌دهد و در ضمن آن، معامله انجام شود (چه با شرط و چه بدون شرط).
ادله مشروعیت این راهکار مطرح شد، که عبارت بودند از «عمومات و اطلاقات» و «برخی روایات خاصه» و نتیجه این شد که هر دو صورت راهکار دهم مشروع می‌باشند.
لکن در مقابل این ادله مشروعیت، شبهات و اشکالاتی وجود دارد که باید بررسی شوند.

شبهه اول

روایات معارضی وجود دارند که دلالت بر عدم مشروعیت راهکار دهم می‌کند یعنی چه قرض داده شود مشروط به این که کالایی گران‌تر از قرض دهنده خریده شود و یا این که قرض داده شود مشروط به این که قرض گیرنده کالایی را ارزان‌تر به قرض دهنده بفروشد، با این روایت معارضه دارد.
اگر این روایت از حیث دلالت و سند تمام باشد یا مقدم بر سایر ادله می‌شود و یا با سایر ادله مشروعیت، تعارض می‌کند.

رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَقِيلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مَنْ أَقْرَضَ رَجُلًا وَرَقًا فَلَا يَشْتَرِطُ إِلَّا مِثْلَهَا فَإِنْ جُوزِيَ أَجُودَ مِنْهَا فَلْيَقْبَلْ وَلَا يَأْخُذْ أَحَدٌ مِنْكُمْ رُكُوبَ دَابَّةٍ أَوْ عَارِيَّةً مَتَاعٍ يَشْتَرِطُهُ مِنْ أَجْلِ قَرْضِ وَرَقِهِ^۱.

سند شیخ به این روایت معتبر است و سایر روایات ثقة هستند و در مباحث قبلی در مورد محمد بن قیس بحث کردیم که هر چند افراد متعددی با این عنوان داریم ولی مقصود از محمد بن قیس در این روایت «ابو عبدالله محمد بن قیس بجلي» می‌باشد که ثقة می‌باشد، پس سند روایت معتبر است.

در این روایت امام علیه السلام می‌فرمایند که: کسی که به دیگری ورق را (قدر متیقن درهم است و این که شامل دینار نیز می‌شود یا خیر، جای بحث دارد) قرضی می‌دهد، جایز نیست که شرطی قرار بدهد مگر مثل همان ورق را، (مثلاً اگر ۱۰۰۰ تومان قرض داد، فقط می‌تواند بگوید که ۱۰۰۰ تومان به شما قرض داده‌ام، پس ۱۰۰۰ تومان به من بازگردان و غیر از این شرطی نمی‌تواند قرار دهد) اما اگر بدون شرط، قرض گیرنده، بهتر از درهم‌های قرض گرفته شده، پرداخت نماید، اشکالی ندارد که قرض دهنده قبول کند؛ در مقام قرض نباید از قرض گیرنده سواری مرکب یا عاریه کالا به عنوان شرط آن قرض دادن ورق قرار بگیرد.

بر اساس این روایت، قرض به شرط به صورت مطلق منع شده است و لذا قرض به شرط بیع، مشمول مستثنی منه این

^۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۵۷.



روایت می‌شود و داخل در « مَنْ أَقْرَضَ رَجُلًا وَرِقًا فَلَا يَشْتَرِطُ » فلذا راه‌کار دهم، بر اساس این روایت ممنوع و حرام است و این منع، شامل هر دو صورت راه‌کار دهم می‌شود زیرا که چه شرط شود که کالایی ارزان تر فروخته شود و یا شرط شود که کالایی گران‌تر خریدار شود، در هر صورت شرط ضمن قرض است و مشمول نهی می‌باشد. پس این دلیل در مقابل ادله مجوزه قرار دارد.

جواب اول

با فرض این که این روایت از حیث سند و دلالت تمام است وقتی این روایت را با روایات خاصه دال بر مشروعیت راه‌کار دهم مقایسه می‌کنیم:

در روایت مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ^۱، قرض به همراه بیع، جایز شمرده شده بود و در روایت معمر، قرض به همراه این که روغن خریده شود و به خود او فروخته شود، جایز شمرده شده بود^۲. حال باید نسبت این روایات بررسی شود:

اگر ما باشیم و مفاد این روایات، ظاهراً نسبت بین این روایات عموم و خصوص من وجه می‌باشد، زیرا که مفاد روایت محمد بن قیس این است که «شرط کردن چیزی در قرض جایز نیست» اعم از این که این شرط، شرط بیع یا شرط اجاره باشد یا شرط زیاده باشد و... و همه این شروط را شامل می‌شود ولی روایات مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ و معمر، قرضی که به همراه بیع شده باشد، را جایز دانسته است، فلذا از جهت این که می‌توانند «شرط بیع» انجام دهند، اخص از روایت قبلی هستند و از جهت این که ضمیمه قرض (بیعی که به همراه قرض قرار داده شده است) به واسطه شرط است یا بدون شرط است، مطلق است. (البته ممکن است گفته شود که روایت محمد بن اسحاق فقط شامل شرط می‌شود ولی روایت معمر اعم از شرط و مقوله می‌باشد).

پس روایت محمد بن قیس از جهت این که «قرض به همراه شرط باشد» اخص از روایات مجوزه است ولی از جهت این که «چه چیزی به عنوان شرط قرار داده شود» اعم است.

بنابراین بین این دو دسته روایت، عموم و خصوص من وجه وجود دارد:

ماده افتراق اول (مشمول روایات مجوزه باشد ولی مشمول روایت محمد بن قیس نباشد): در جایی که قرض همراه معامله باشد، ولی بدون شرط بلکه صرفاً مقوله و گفتگو بوده است یعنی قرضی داده شود و بدون شرط، کالایی را به طرف مقابل بفروشد یا از او خریداری کند.

ماده افتراق دوم (مشمول روایت محمد بن قیس باشد ولی مشمول روایات مجوزه نباشد): در جایی که غیر بیع را شرط قرض قرار داده است مثلاً قرض به شرط اجاره داده است یا قرض به شرط زیاده کرده است.

ماده اجتماع: قرض به شرط بیع بوده است، روایت محمد بن قیس با اطلاقش دلالت دارد که این قرض، جایز نیست

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَ إِنَّ سَلْسِبِيلَ طَلَبْتُ مِنِّي مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ عَلَى أَنْ تُرَبِّحَنِي عَشْرَةَ أَلْفٍ فَأَقْرِضْهَا تَسْعِينَ أَلْفًا وَأَبِيعَهَا ثَوْبَ وَشِي تَقُومُ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ بَعَشْرَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ قَالَ لَا بَأْسَ. (وسائل الشيعة؛ ج ۱۸؛ ص ۵۴).

۲. محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن إسحاق بن عمار عن معمر الزيات قال: قلت لأبي عبد الله ع يبيعني الرجل فيقول أقرضني دينار حتى أشتري بها زيتاً فأبيعك قال لا بأس. (وسائل الشيعة؛ ج ۱۸؛ ص ۴۵).



ولی روایات مجوزه با اطلاقشان دال بر جواز این قرض می‌باشند. بنابراین بین این دو دسته روایت، عموم و خصوص من وجه است فلذا با فرض تمامیت سند تمامی روایات، در ماده اجتماع با یکدیگر تعارض می‌کنند و نوبت به مرجحات می‌رسد. یکی از مرجحات موافقت با کتاب است، فلذا روایات دال بر جواز قرض به شرط بیع، موافق مفاد «وفوا بالعقود» می‌باشد زیرا که عقدی است که به همراه شرط است فلذا قرض به همراه شرط بیع، مشمول عمومات و اطلاقات قرآنی می‌باشد، بنابراین روایات دارای مجوز ترجیح داده می‌شوند و مقدم بر روایت محمد بن قیس می‌شوند. این مطالب بر اساس قواعد فنی و اصولی بود، لکن روایت محمد بن اسحاق بن عمار و معمر، از حیث سند مشکل داشتند (هر چند روایت معمر بر اساس مبنای مختار معتبر بود) فلذا تا این جا روایت محمد بن قیس بدون معارض باقی می‌ماند، زیرا که آن دو روایت خاصه کنار گذاشته می‌شوند و روایت محمد بن قیس به اطلاقش دلالت می‌کند که قرض به شرط بیع، جایز نیست. بنابراین بر اساس مبنای مختار که روایت معمر معتبر بود (زیرا که شیخ طوسی معمر زیات را در ضمن اصحاب امام صادق علیه السلام در قسمت مرتب ذکر کرده بودند بنابراین استخراج شده از رجال ابن عقده بود و جزو ۴۰۰۰ نفر صحابی ثقه امام صادق علیه السلام می‌باشد) پس این روایت با روایت محمد بن قیس تعارض می‌کند و در ماده اجتماع به خاطر موافقت با کتاب، مقدم بر روایت محمد بن قیس می‌شود و در نتیجه راه کار دهم، مشروع می‌شود.

جواب دوم

ادعای این که روایت اطلاق دارد، باید بررسی شود، یعنی باید بررسی کنیم که مستثنی منه در این روایت چه چیزی می‌باشد؟ در روایت گفته شده است که «مَنْ أَقْرَضَ رَجُلًا وَرِقًا فَلَا يَشْتَرِطُ إِلَّا مِثْلَهَا» آیا این عبارت به این معنا می‌باشد که «هیچ چیزی را شرط نمی‌کنند مگر مثل همان را» یا این که، «مثل» قرینه است که مستثنی منه، هر چیزی نمی‌باشد بلکه روایت از حیث این که پولی که قرض داده شده است و پولی که پس گرفته می‌شود، مثل همدیگر نیستند، در مقام بیان می‌باشد. یعنی اگر درهم بد قرض بدهید و شرط شود که درهم خوب پس‌بگیرید، جایز نیست یا مثلاً دینار بد داده شود و شرط شود که دینار خوب پس داده شود، جایز نیست، فلذا در ادامه روایت گفته شده است که «فَإِنْ جُوزِيَ أَجُودَ مِنْهَا فَلْيَقْبَلْ» یعنی اگر بدون شرط، درهم‌هایی که پس داده می‌شوند، بهتر از درهم‌های قرض داده شده باشند، اشکالی ندارد. پس با توجه به قرینه «إِلَّا مِثْلَهَا» و «فَإِنْ جُوزِيَ أَجُودَ مِنْهَا» و همچنین این که روایت مختص به «ورق» (درهم) می‌باشد نه هر قرضی، کشف می‌کنیم که متکلم در مقام بیان مشابَهت از جهت خوب و بد بودن درهم قرض داده شده و پس گرفته شده، می‌باشد و نباید شرط شود که درهم بد داده می‌شود و باید طرف مقابل درهم خوب پس‌بدهد. بنابراین روایت اطلاق ندارد و ربطی به محل بحث ما ندارد، بنابراین اگر احتمال عدم اطلاق در روایت داده شود، دیگر این روایت تعارضی با روایات مجوزه نخواهد داشت بلکه اجنبی از محل بحث ما می‌شود. (و حتی سبب تقیید اطلاق در مورد بحث ما نمی‌شود).



اشکال

با توجه به معنایی که شما در این روایت بیان کردید، ادامه روایت بی معنا می شود زیرا در ادامه بحث از شرط شدن خوب بودن درهم ها نیست بلکه شروط دیگری مطرح شده است، زیرا که گفته شده است «وَلَا يَأْخُذُ أَحَدٌ مِنْكُمْ رُكُوبَ دَابَّةٍ أَوْ عَارِيَّةً مَتَاعٍ يَشْتَرِطُهُ مِنْ أَجْلِ قَرْضٍ وَرَقِهِ».

جواب

مشخص نیست که فقره «وَلَا يَأْخُذُ أَحَدٌ مِنْكُمْ رُكُوبَ دَابَّةٍ أَوْ عَارِيَّةً مَتَاعٍ يَشْتَرِطُهُ مِنْ أَجْلِ قَرْضٍ وَرَقِهِ» ادامه «وَرَقاً فَلَا يَشْتَرِطُ إِلَّا مِثْلَهَا» باشد بلکه مطلب دیگری است و خود این مؤید این مطلب است که عبارت اول یعنی «وَرَقاً فَلَا يَشْتَرِطُ إِلَّا مِثْلَهَا» اطلاق ندارد و شامل ذیل نمی شود و إلا دیگر نیازی به تکرار همان مطلب نبوده است یعنی در صدر روایت گفته شده است که «اگر درهم قرض داده شد، شرط نشود که درهمی خوب تر به شما بدهند» و سپس در ادامه مطلب دیگری می گوید «اگر درهم قرض دادید، شرط نکنید که از مرکب او استفاده کنید یا کالایی را به شما عاریه بدهد» و این دو مطلب از یکدیگر جدا هستند.

پس بنابراین جواب، ذیل روایت نیز ربطی به بحث ما ندارد زیرا که تنها در مورد عاریه و رکوب دابّه می باشد و اینها منفعت مستقیم می باشند یعنی سوار ماشین شدن یا عاریه کالا، منفعت مستقیم می باشد که در قرض درهم نباید شرط شوند و این شرط با شرط بیع متفاوت هستند.

بنابراین از نظر محتوایی، با توجه به این احتمالات و شبهات که در مورد دلالت اطلاق روایت وجود دارد، دیگر نمی توان به اطلاق روایت تمسک کنیم فلذا از این جهت می توان گفت که ادله مجوّزه معارض ندارند.

البته بنا بر فرض تمامیت دلالت و سند روایت محمد بن قیس می گوئیم که:

اگر سایر روایات (روایات مجوّزه) ضعیف باشند و روایت محمد بن قیس مقدم شود: از آن جایی که این روایت، نسبت به روایات اولیه راه کار دهم، عام و خاص می باشد فلذا عمومات اوفوا بالعقود و المومنون عند شروطهم که دلالت بر صحت راه کار دهم داشتند، به واسطه روایت محمد بن قیس، تقیید می خورند و نتیجه این می شود که: قرض به همراه شرط، اشکال دارد.

همچنین در این صورت این روایت مقدم بر دسته دوم از روایات مجوّزه که مفادشان (خیر القرض ما جرّ منفعة) بود، می گردد یعنی اگر گفته شود که روایات «خیر القرض ما جرّ منفعة» معارض ندارند و شامل قرض به شرط بیع نیز می شود، روایت محمد بن قیس نسبت به آنها اخصّ است زیرا که در آنها گفته شده است که «بهترین قرض، قرضی است که منفعتی به دنبال داشته باشد، چه از طریق شرط در ضمن قرض یا بدون شرط در ضمن قرض» ولی روایت محمد بن قیس دلالت دارد که «قرضی که شرط زیاده در آن شده باشد، جایز نیست» بنابراین قرضی که بدون شرط، منفعتی را به دنبال داشته باشد، اشکالی ندارد.

بنابراین بر اساس تمامیت روایت محمد بن قیس:

با توجه به این که برخی روایات خاصه راه کار دهم، مشکلات سندی داشتند، پس روایت محمد بن قیس مقدم می شود و سبب تقیید و تخصیص عمومات و اطلاق می شود.



شبهه دوم

روایت دیگری در مقام داریم که ممکن است آن روایت نیز با ادله مجوّزه راه کار دهم، درگیری داشته باشند، که قبلاً از جهت سندی و دلالتی بررسی شده است و به این نتیجه رسیده ایم که از جهت سندی معتبر می‌باشد و این روایت را مرحوم شیخ، مرحوم کلینی و مرحوم صدوق نقل کرده‌اند:

۱ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَصَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع وَ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُمَا قَالَا فِي الرَّجُلِ يَكُونُ عَلَيْهِ الدَّيْنُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَيَأْتِيهِ غَرِيمُهُ فَيَقُولُ انْقُذْنِي مِنَ الَّذِي لِي كَذَا وَ كَذَا وَ أَضْعَ لَكَ بَقِيَّتَهُ أَوْ يَقُولُ انْقُذْ لِي بَعْضاً وَ أَمِدَّ لَكَ فِي الْأَجَلِ فِيمَا بَقِيَ عَلَيْكَ قَالَ لَا أَرَى بِهِ بَأْساً مَا لَمْ يَزِدْ عَلَى رَأْسِ مَالِهِ شَيْئاً يَقُولُ اللَّهُ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ^۲.

و رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ^۳ وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبَانَ مِثْلَهُ^۴.
که محل مورد استشهاد این فقره می‌باشد که « انْقُذْ لِي بَعْضاً وَ أَمِدَّ لَكَ فِي الْأَجَلِ فِيمَا بَقِيَ عَلَيْكَ » یعنی شخصی می‌گوید که فلان مقدار از قرضم را به من پس بده و بقیه‌ی آن را مدتی بعد (مثلاً ۶ ماه دیگر) پرداخت کن. امام علیه السلام می‌فرمایند که اشکالی ندارد البته تا زمانی که بر اصل مال (قرض) چیزی اضافه نکند « مَا لَمْ يَزِدْ عَلَى رَأْسِ مَالِهِ شَيْئاً ». یعنی امهال قرض بدون اضافه کردن بر رأس المال اشکالی ندارد ولی اگر چیزی بر رأس المال اضافه شود، اشکال دارد.
این روایت در مورد امهال و تأخیر در قرض می‌باشد و با اطلاقش شامل فرضی نیز می‌شود که شخصی به شرطی امهال در قرض انجام دهد که کالایی را گران‌تر به قرض گیرنده بفروشد یا به شرط این که کالایی را ارزان‌تر از قرض گیرنده، بخرد؛ حال با الغای خصوصیت از امهال، می‌گوییم که روایت شامل قرض ابتدایی نیز می‌شود یعنی فرقی نیست بین این که شرط به خاطر امهال قرض باشد یا به خاطر قرض ابتدایی باشد، مخصوصاً با توجه به استدلالی که امام علیه السلام فرموده‌اند: « يَقُولُ اللَّهُ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ » که اصل این دلیل، در مورد قرض ابتدایی بوده است، که در این جا گفته شده است که ربا و زیاده نگیرید بلکه اصل مال‌تان را بگیرید، که مشخص می‌شود، فرقی بین امهال و قرض ابتدایی نمی‌باشد.

پس با تقریبی که بیان شد، این روایت نیز از ادله حرمت قرض به شرط بیع می‌گردد.

جواب اول

با فرض تمامیت سند و دلالت این روایت، همان مطالبی که در مورد تعارض روایت قبلی با عمومات باب معاملات و روایات مجوّزه قرض به شرط بیع، مطرح شد، در این جا نیز مطرح می‌شود، یعنی رابطه این روایت با روایات مجوّزه عموم و خصوص من وجه می‌باشد زیرا که این روایت در خصوص شرط است و دلالت دارد که عدم شرط، اشکالی ندارد ولی شرط،

۱ (۳) - التهذيب ۶ - ۲۰۷ - ۴۷۵، و آورده عن الفقيه في الحديث ۱ من الباب ۳۲ من أبواب الدين.

۲ (۴) - البقرة ۲ - ۲۷۹.

۳ (۵) - الكافي ۵ - ۲۵۹ - ۴.

۴ (۶) - الفقيه ۳ - ۳۳ - ۳۲۷۰.

۵. وسائل الشيعة؛ ج ۱۸؛ ص ۴۴۸.



چه شرط بیع و چه غیر آن اشکال دارد ولی روایات مجوّزه از جهت شرط و یا عدم شرط مطلق بودند ولی از جهت شرط بیع (زیاده بر رأس المال، بیع باشد) اخص می‌باشد، بنابراین رابطه‌شان عموم و خصوص من وجه می‌باشد و تعارض می‌کنند و باید سراغ مرجّحات برویم.

البته باید توجه داشت که بر فرض پذیرش اطلاق این روایت مانعه، نمی‌توان همانند بحث قبلی، ادعا کنیم که روایات مجوّزه موافق قرآن (اوفوا بالعقود و...) هستند و مقدم می‌باشند، زیرا که در این روایت امام علیه السلام به قرآن استناد نموده‌اند فلذا مشخص می‌شود که حکم این روایت مانعه نیز، ریشه قرآنی دارد، یعنی قرض به شرط زیاده (چه شرط بیع و چه غیر آن) مصداق «لا تظلمون و لا تظلمون» است و ظلم می‌باشد، در نتیجه باید گفت که این روایت مانعه موافق قرآن است زیرا که خود امام علیه السلام در روایت، به قرآن استناد کرده‌اند.

بنابراین اگر روایت مانعه اطلاق داشته باشد و از حیث دلالتی مشکلی نداشته باشد، مقدم بر روایات مجوّزه می‌شود و روایات مجوّزه با توجه به «لا تظلمون و لا تظلمون» مخالف قرآن می‌گردد.

البته چه بسا ادعا شود که این مطلب به روایت قبلی نیز سرایت می‌کند یعنی اگر گفته شد که روایات مجوّزه قرض به شرط بیع، از جهت «لا تظلمون و لا تظلمون» مخالف قرآن است، معلوم می‌شود که «لا تظلمون و لا تظلمون» اخص از اوفوا بالعقود است فلذا این مطلب ملاک در موافقت با قرآن است و دیگر آیات عموم اولیه مثل اوفوا بالعقود، ملاک در موافقت با قرآن نمی‌باشند.

اشکال

لکن دلالت این روایت مانعه بر مدعا (اطلاق داشتن و شامل شرط بیع شدن) ناتمام است فلذا مطلبی که گفته شد مبنی بر موافقت این روایت با قرآن از جهت «لا تظلمون و لا تظلمون» مردود می‌باشد (چه در این روایت و چه در روایت قبلی) زیرا که در روایت آمده است که چیزی بر رأس المال اضافه نشود «مَا لَمْ يَزِدْ عَلَى رَأْسِ مَالِهِ شَيْئاً يَقُولُ» و مشخص نیست که بر «شرط بیع» زیاده صدق کند زیرا که در این صورت مسلماً ربا می‌شود یعنی کسی که زیاده در قرض را شرط کند، ربا انجام داده است (زیرا که ظاهر زیاده، ربا می‌باشد) برای همین مطلب نیز امام علیه السلام به صدر آیه که مستقیماً در مورد ربا می‌باشد، استناد نکرده‌اند بلکه به ذیل آیه «لا تظلمون و لا تظلمون» استناد نموده‌اند یعنی حضرت فرموده‌اند که این کار نوعی ظلم می‌باشد. البته این روایت در جایی است که شخص قصد امهال و تأخیر انداختن دارد، فلذا ظاهر در این است که چیزی از جنس خود کالا، می‌خواهد بگیرد و زائد بر خودش باشد، با این تفاوت که «ربا» همان قرض به شرط زیاده در بدو امر است و امهال و تأخیر نیز از حیث ملاک ملحق به ربا می‌باشند.

در صورتی که کسی که قرض به شرط بیع می‌دهد، عرفاً نمی‌گویند که «ازداد علی رأس ماله» بلکه بیع، مورد دیگری است که بر آن صدق زیاده نمی‌کند.

فلذا شمول این روایت نسبت به قرض‌هایی که در ضمن آن معامله‌ای مثل بیع، اجاره و... شرط شده است، محل کلام است و حداقل شبهه دارد، در نتیجه مجمل می‌شود و نسبت به این فرض از حجیت ساقط می‌شود، در نتیجه ادله مجوّزه بدون معارض به حال خودش باقی می‌ماند یعنی عمومات و روایات خاصه، از جهت این روایات مانعه، مشکلی پیدا نمی‌کنند.



شبهه سوم

بدون در نظر گرفتن روایات مانعه، اشکالی که به ذهن می‌رسد که در کتاب مسالک شهید ثانی جلد سوم صفحه ۴۴۴ مطرح شده است، عبارت است از این‌که:

قرض به شرط بیع (در هر دو صورت آن) با حقیقت قرض منافات دارد و مخالف مقتضای عقد قرض می‌باشد و لذا این شرط باطل است، زیرا که اگر قرض شود و در ضمن آن شرطی شود، منافی حقیقت قرض است پس باید روایات مجوزه حمل بر صورت عدم شرط شوند. (مشابه این مطلب در بحث از عاریه بیان شده است).
توضیح این‌که:

هدف از قرض احسان و ارفاق به دیگران است، شرط کردن مخالف با آن غرض می‌شود، یعنی قرض به شرط بیع، مخالف با غرض عقد قرض است، این‌که کالایی قرض داده شود و شرط شود که کالایی به قیمت گران‌تر فروخته شود، احسان نمی‌باشد.

پس قرض به شرط البیع، به هر دو صورت آن باطل است، بنابراین روایات مجوزه و دالّ بر مشروعیت، حمل بر مواردی می‌شود که شرطی در ضمن قرض نشده باشد و همچنین عموماً باب معاملات نیز با توجه به این قرینه داخلی، تخصیص می‌خورند.

جواب

هر چند غالباً و نوعاً غرض از بیع احسان می‌باشد ولی این‌گونه نیست که «احسان کردن» مقوم عقد قرض باشد یعنی مسلماً قوام قرض به احسان و ارفاق نمی‌باشد و شاهد این مدعا این است که اگر شخصی بدون این‌که شرط کرده باشد، قرض بدهد ولی تنها غرض و هدفش سود بردن است زیرا که می‌داند اگر به فلان شخص، قرض بدهد، به او زیاده‌ای (بدون شرط) می‌دهد ولی با این‌حال کسی قائل به بطلان این قرض نشده است و در روایات ما به صحیح بودن و جایز بودن چنین قرضی تصریح شده است.

علاوه این‌که از نظر عقلائیّه نیز قرض به داعی و غرض سود بردن (بدون شرط زیاده) قرض است و از ماهیت قرض خارج نشده است.

بنابراین باید گفت که هر چند یکی از علل و حکم قرض، احسان و ارفاق است ولی این ویژگی مقوم قرض نیست. البته کارگشایی از مردم به معنای عام آن، با قرض به همراه شرط نیز منافاتی ندارد زیرا در این صورت نیز کار مردم حلّ می‌شود و مالی هم عائد قرض دهنده می‌شود و این دو منافاتی با هم ندارند.
بنابراین ادله قبلی به عموم و اطلاق خودشان باقی است و این شبهه جایگاهی ندارد.

شبهه چهارم

راه کار دهم، عین ربا می‌باشد و ربا نیز مسلماً حرام است.

زیرا که قرض به شرط بیع محقق شده است و هر کسی در قرض، چیزی را شرط کند، ربا می‌شود و این جا نیز بیع در قرض شرط شده است، پس ربا می‌باشد، زیرا که شخص مثلاً ۱۰۰۰ تومان قرض می‌دهد و شرطی قرار می‌دهد که به واسطه آن شرط، ۲۰۰۰ تومان نصیب خودش شود، یعنی قرض می‌دهد و شرطی قرار می‌دهد که از قرض گیرنده، مازاد



پس بگیرد.

بنابراین روایات مجوّزه مثل روایت معمر یا روایت سلسبیل، مخالف قرآن می‌شوند و باید کنار گذاشته شوند، مگر این که بخواهد ادعا کند که این نوع از ربا، استثناء شده است و اشکالی ندارد! که چنین ادعایی بسیار بعید و برخلاف قواعد است.

جواب

این که ادعا شده است که مسلماً ربا، شامل این صورت می‌شود، اشکال دارد زیرا که بین فقها اختلاف وجود دارد که ربا شامل این راه کار می‌شود یا خیر، فلذا برای تحقیق مطلب می‌گوییم که: هر چند ربا در لغت به معنای زیاده می‌باشد ولی باید توجه داشت که هر نوع فایده و زیاده‌ای ربای مصطلح شرعی نمی‌باشد ولو به واسطه بیع و اجاره و... که در ضمن قرض شرط شده است، به دست آمده باشد (زیرا در این فرض، سود مع الواسطه از قرض حاصل شده است)؛ بلکه قدر متیقن از ربا، شخصی قرضی بدهد و مستقیماً با شرط ضمن قرض، سودی عائد او شود.

بنابراین مفهوم فقهی «ربا» به معنای زیاده‌ای که مستقیماً ناشی از قرض شده باشد، می‌باشد: مرحوم راوندی در فقه القرآن: الربا هو الزیادة علی رأس المال فی جنسه أو مماثله^۱ همچنین در مفتاح الکرامة این طور آمده است که: و أمّا اشتراط الزیادة وصفا ... فنقل عن الشيخ و الجماعة جوازه... لعدم ظهور دخوله تحت الربا^۲. (زیرا که معلوم نیست که ربا شامل این صورت نیز بشود).

همچنین در روایات نیز نوعاً مثال‌هایی که برای ربا مطرح کرده‌اند، بحث از زیاده عینیّه بوده است، مثلاً:
۳ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ: يَا عُمَرُ قَدْ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرَّبَا بَيْعَ وَ أَرْبَحَ وَ لَا تُرْبَهُ قُلْتُ وَ مَا الرَّبَا قَالَ دَرَاهِمٌ بِدَرَاهِمٍ مِثْلَيْنِ بِمِثْلِ وَ حِنْطَةٌ بِحِنْطَةٍ مِثْلَيْنِ بِمِثْلِ.
وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ نَحْوَهُ^۴.

که از سؤال راوی در مورد ماهیت ربا، مشخص می‌شود که مفهوم ربا، واضح نزد عرف نبوده است فلذا راوی در مورد مفهوم و مصطلح شرعی آن سؤال می‌پرسد و حضرت نیز در مقام جواب، مثال به زیاده عینی زده‌اند که مثلاً یک درهم می‌دهد و دو درهم می‌گیرد.

بنابراین بر اساس این روایت که که حضرت علیه السلام در مقام بیان حقیقت ربا بوده‌اند و این گونه بیان کرده‌اند، پس ظاهر در این است که ربا به همین معنا می‌باشد و حداقل این روایت، موجب شبهه در مفهوم ربا می‌شود.

۱. فقه القرآن (لراوندی)، ج ۲، ص: ۴۵.

۲. مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط - الحديثية)، ج ۱۵، ص: ۱۱۰؛ و أمّا اشتراط الزیادة وصفا مثل أن يشترط الصحيح عوضا عن المكسور فنقل عن الشيخ و الجماعة جوازه، و كأنه مثل اشتراط الجید عوضا عن الردي للأصل و عدم ظهور دخوله تحت الربا و عدم دليل آخر من إجماع و نحوه.

۳ (۱) - التهذيب ۷- ۱۸- ۷۸، و الاستبصار ۳- ۷۲- ۲۳۸، و آورد صدره فی الحديث ۱ من الباب ۴۰ من أبواب آداب التجارة.

۴ (۲) - الفقيه ۳- ۲۷۸- ۴۰۰۳.

۵. وسائل الشيعة؛ ج ۱۸؛ ص ۱۳۳.



همچنین در روایت دیگری آمده است:

۱ وَ عَنْهُ عَنِ النَّضْرِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ الْفَضْلُ بَيْنَهُمَا هُوَ الرَّبَا الْمُنْكَرُ (هُوَ الرَّبَا الْمُنْكَرُ) ۲. ۳

فضل در روایت به معنای زیاده می‌باشد و در لسان فقها نیز ربایی که زیاده عینی داشته باشد، از آن تعبیر به «ربای فضل یا ربای مفضل» می‌شود؛ ظاهر روایت این است که ذهب به ذهب باشد (مثلاً یک گرم طلا داده شود و دو گرم طلا پس گرفته شود).

بنابراین با توجه به این روایات و کلمات فقها و همچنین با توجه به این که عرفاً نیز در بین اصحاب با توجه به سؤالاتی که می‌پرسیده‌اند، روشن می‌شده است که صدق مفهوم ربا بر مواردی مثل بیع العینه و یا قرض به شرط بیع و امثالهم، روشن نبوده است، در نتیجه اگر شبهه ای در میان باشد، شبهه مفهومی می‌شود و بعد از این که شبهه مفهوم به وجود آمد، می‌گوییم که قدر متیقن در ربای فضلی یعنی ربای عین (قرض داده شود به شرط زیاده عینی) مسلماً ربا می‌باشد ولی در فرضی که قرض به شرط بیع (قرض داده شود و شرط شود که کالایی را به قیمت بیشتر و نسیه‌ای بخرد یا این که کالایی را نقداً به قیمت ارزان تر بفروشد تا سود بیع عائد قرض دهنده شود) شمول مفهوم «ربا» نسبت به این موارد مشکوک است و چون شبهه مفهومی است، نمی‌توان به عام در شبهه مفهومی خودش تمسک کنیم، بنابراین ادله حرمت ربا، شامل این موارد نمی‌شود بالتبع عمومات باب معاملات مثل «اوفوا بالعقود، احل الله البيع، المومنون عند شروطهم و سایر ادله» شامل این صورت می‌شود و در نتیجه راه کار دهم نیز بدون اشکال مشروع خواهد بود.

بنابراین کسی این مطلب را پذیرفت، شبهه چهارم حل می‌شود ولی اگر نپذیرفت و اصرار داشت که این صورت ربا می‌باشد، دیگر نمی‌توان دلیلی در مقابل او اقامه کرد، زیرا که عمومات باب معاملات به واسطه ادله حرمت ربا تخصیص می‌خورند و ادله خاصه مجوزیه نیز علاوه بر مشکلات سندی، مخالف با قرآن شده و کنار می‌روند. فلذا اگر راه کار دهم یعنی قرض به شرط بیع، تصحیح شود:

این راه کار اختصاصی به قرض به شرط بیع ندارد، بلکه شامل قرض به شرط هر معامله‌ای می‌باشد و فرقی در نوع آن معامله نمی‌باشد یعنی هر چند روایت سلسبیل و معمر زیات، در خصوص بیع بود ولی این حکم اختصاص به آن ندارد زیرا در صورتی که «ربا» شامل این فرض (قرض به شرط غیر عینی مثل معامله، قرضی که با واسطه سود آور باشد نه بدون واسطه) نشود، این فروض مشمول عمومات و اطلاقات معاملات (اوفوا بالعقود، المومنون عند شروطهم، ادله مشروعیت قرض و...) می‌باشند و تصحیح می‌شوند، بنابراین قرض به شرط هر معامله‌ای، بدون اشکال صحیح خواهد بود.

مثلاً قرض به شرط اجاره اشکالی نخواهد داشت که همان رهن و اجاره متداول بین مردم ایران می‌باشد نوعاً، زیرا که مستاجر قرض می‌دهد به صاحب خانه به شرط این که خانه‌اش را به فلان قیمت ارزان تر از اجاره‌بهای واقعی، به او اجاره دهد. اگر قبول کردیم که این فرض ربا نیست - که نظر ما این است که ربا نیست - عمومات باب معاملات شامل این فرض می‌شود.

۱ (۴) - التهذيب ۷ - ۹۸ - ۴۲۱.

۲ (۱) - ليس في المصدر.

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۱۶۵.



البته باید به گونه‌ای باشد که شرط معامله بشود و صدق ربا بر آن نشود فلذا تا جایی که داخل در مفهوم ربا نشده باشد و شبهه مفهومیه ربا باشد، می‌توانیم به عمومات و اطلاقات معاملات تمسک کنیم و قائل به مشروعیت آن قرض بشویم.

تا این جا بحث از مشروعیت ۱۰ راه کار تأمین نقدینگی به اتمام رسید ولی شبهه و اشکال کلی‌ای در مقام وجود دارد که خلاصه آن این است که تمامی یا غالب این راه کارها حيله شرعی برای فرار از ربا هستند فلذا باید بررسی شود که آیا ادله‌ی حاکم نسبت به این ادله وجود دارد که منع از حیل ربا نماید یا خیر؟
ان شاء الله در جلسات بعدی ادامه می‌دهیم.